

نقش شاهزادگان صفوی در دربار مغولان هند

۱- حمیده ملک پور افشار
۲- عباس سرافرازی

چکیده

در دوره حاکمیت صفویان بر ایران، گروهی از شاهزادگان صفوی به هندوستان رفتند. در بین آن‌ها، فرزندان سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسماعیل شهرت بسیار یافتند. این شاهزادگان در پی اختلاف بر سر قدرت، حملات بی‌امان ازبکان، اوضاع نابسامان داخلی در ایران، وعده و وعید های اکبر شاه و جاذبه های کشور هندوستان به دربار مغولان هند پناه بردند. مهمترین پیامد این مهاجرت، از دست رفتن قندهار بود. پرسش اصلی در این پژوهش، تعیین نقش این شاهزادگان، در دربار مغولان هند بوده است. نگارندگان کوشیده اند با بهره‌گیری از روش تحقیق تاریخی، مبتنی بر روش تحلیلی-توصیفی به آن پاسخ دهند. براساس فرضیه مطرح شده، این اشخاص در رویدادها و تحولات سیاسی این حکومت، نقش مؤثری ایفاء نمودند. نتایج حاصل از پژوهش نشان می‌دهد آنها در دوران سلطنت طولانی مدت اکبر شاه وارد هند شدند. در مدت حضور خود در هند، مورد تکریم شاهان هندوستان بودند. با آنها ارتباط خویشاوندی محکمی برقرار نمودند. گاهی نیز با اعمالشان، نارضایتی مغولان هند را در پی داشتند. اما در مجموع حضور مؤثر آنها در تحولات مهمی نظیر فتح دکن، بلخ و بدخشان و تلاش برای تصرف دوباره قندهار و آشوب های اواخر سلطنت شاهجهان، غیرقابل کتمان است.

کلید واژه‌ها: شاهزادگان صفوی، قندهار، مغولان هند، پناهندگی

۱- مقدمه

۱-۱- بیان مسأله سوالات تحقیق

در دوران پادشاهی شاه تهماسب، قندهار به تصرف صفویان در آمد. او حاکمیت آن را به برادرزاده خود سلطان حسین میرزا سپرد. پس از درگذشت سلطان حسین میرزا، پسرانش که جانشین او در قندهار بودند، به دربار مغولان هند پناه بردند. برای درک بهتر موضوع و نقش این شاهزادگان در دربار مغولان هند، این پژوهش در تلاش است تا به سؤالات زیر پاسخ دهد:

۱- کدام عوامل زمینه را برای مهاجرت پسران سلطان حسین میرزا به دربار مغولان هند فراهم نمود؟

۲- شیوه برخورد مغولان هند با شاهزادگان صفوی چگونه بود؟

۳- نقش شاهزادگان صفوی در دربار مغولان هند چه بوده است؟

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

هدف اصلی از این تحقیق تعیین نقش شاهزادگان صفوی در دربار مغولان هند می‌باشد. روشن شدن زوایای پنهان زندگی گروهی از این خاندان، که تا کنون مهجور مانده‌اند و تعیین میزان نقش و تأثیر این عده از خاندان صفوی در تضعیف و تحکیم سلسله مغولان هند، از ضرورت‌های انجام این پژوهش می‌باشد.

۱-۳- پیشینه تحقیق

تا کنون در مورد رابطه سیاسی، مذهبی، اقتصادی و تأثیرات متقابل فرهنگی میان صفویان و مغولان هند، پژوهش‌های بسیاری انجام گرفته است. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان به مقاله روابط صفویان و گورکانیان هند نوشته فاطمه سرخیل منتشر شده در مجله تاریخ اسلام (۱۳۸۶)، مقاله روابط بازرگانی ایران و هند در دوره صفویه نوشته ابوطالب سلطانیان منتشر شده در فصلنامه تاریخ روابط خارجی (۱۳۸۸) و همچنین مقاله نقش قندهار در روابط ایران و هند (صفویان و گورکانیان) نوشته رضیه رضویان منتشر شده در فصلنامه تاریخ روابط خارجی (۱۳۸۳) اشاره نمود. تحقیقاتی نیز وجود دارد که به‌طور مشخص به علت مهاجرت اقشار گوناگون جامعه ایران به هندوستان اشاره نموده‌اند. از جمله آنها پایان‌نامه‌ای تحت عنوان تحلیل و بررسی پدیده مهاجرت شاعران به هند در قرن دهم نوشته زهره خرمی در سال ۱۳۹۱ می‌باشد. در این پژوهش نویسنده

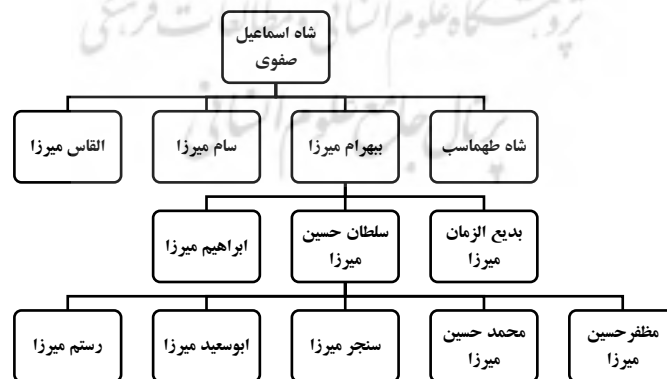
علت مهاجرت شاعران به هند را مورد بررسی قرار داده و ثبات نسبی سیاسی، رونق اقتصادی، آزادی ادیان و مذاهب و اقلیم مناسب هندوستان را از جمله عوامل مهاجرت شاعران به هند می‌داند. همچنین عنوان می‌کند شاهان هند از تجارب ایشان در اداره و پیشبرد امور کشور خود استفاده کرده‌اند. پژوهشی دیگر از این دست تحلیل تاریخی مهاجرت سادات از ایران به هند در عصر صفوی نوشته حسن الهیاری می‌باشد. این پژوهش در سال ۱۳۹۵ در فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی چاپ شده است. نویسنده ابتدا به جایگاه مهم سادات در ایران به خصوص در دوره صفوی اشاره کرده است. اما دلیل مهاجرت سادات در این دوره را در تنش‌های داخلی میان ایشان، اختلاف آنها با حکومت صفویان، وجود حکومت‌های شیعه مذهب در جنوب هند و ظرفیت بالای تجاری و اقتصادی هندوستان می‌داند. مقاله‌ای نیز تحت عنوان مهاجرت ایرانیان به هند، نوشته نرگس جابری نسب در فصلنامه مطالعات شبه قاره در سال ۱۳۸۸ منتشر شده است. نویسنده مقاله گروه‌های مختلف مهاجر را به اهل علم و قلم، عرفا و صوفیان و کسانی که به طمع جاه مقام به این سرزمین کوچ نمودند تقسیم نموده است. از نگاه ایشان مهاجرت آنان را به هند موجب رواج زبان فارسی، رشد خانقاهها و دادستدهای علمی، فلسفی، فنی و هنری میان دو کشور شده است. اما تا کنون تحقیق مستقلی در مورد مهاجرت شاهزادگان صفوی به دربار مغولان هند انجام نگرفته است. تنها عبدالحسین نوایی در کتاب روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه در چند سطر به علت حرکت فرزندان سلطان حسین میرزا به سمت هند اشاره کرده است. اما به سرنوشت آنها در هند اشاره نمی‌کند.

۲- سلطان حسین میرزای صفوی و قندهار

۲-۱- معرفی سلطان حسین میرزا و فرزندان

سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا، تنها برادر تنی شاه تهماسب بود (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲/ ۲۰۲)؛ (قزوینی، ۱۳۶۷: ۱۷-۱۶). او همچنین دو برادر دیگر به نام ابراهیم میرزا و بدیع الزمان میرزا داشت. آنها در جریان شاهزاده کشی در دوره شاه اسماعیل دوم کشته شدند (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲/ ۲۰۲؛ (اسکندریبگ، ۱۳۵۰: ۱۳۷/۱-۱۳۶). منابع به تاریخ تولد سلطان حسین میرزا و اقداماتش تا قبل از به حاکمیت رسیدن در قندهار اشاره چندانی نکرده‌اند؛ تنها اسکندریبگ و حسینی استرآبادی به حضور او در نبرد با عثمانی در سال ۹۶۱ ه.ق اشاره می‌کنند (اسکندریبگ، ۱۳۵۰: ۸۰/۱؛ حسینی استرآبادی،

(۷۸:۱۳۶۶). در زمان شاه اسماعیل، قندهار با خیانت شاه‌بیگ حاکم قندهار، در اختیار سلسله مغولان هند قرار گرفت. پس از پناهنده شدن همایون ایران، طبق قراردادی که میان شاه‌تیماسب و همایون بسته شد؛ همایون اگر موفق می‌شد بر هندوستان مسلط شود، باید قندهار را تسلیم حکومت ایران می‌کرد. او به قول خود وفا نکرد. شاه‌تیماسب این مسأله را برنتافت و با شکست دادن مغولان و تصرف قندهار، حاکمیت آن ناحیه را به سلطان حسین میرزا سپرد و او به مدت بیست سال حاکمیت این منطقه را در اختیار گرفت. اسکندربیک ترکمان در قسمتی از کتاب خود به دوران حاکمیت سلطان حسین میرزا بر قندهار اشاره کرده و آن را چنین توصیف کرده است: «سلطان حسین میرزا در زمان شاه جنت مکان حسب فرمان قضا جریان والی ولایت قندهار و زمین داور و گرمسیرات کنار هیرمند گشته مدت‌ها در آن ملک به‌یمن تربیت عم والا جناب کامران و کامیاب دولت بود» (اسکندربیک، ۱۳۵۰ و ۴۷۸). همچنین نویسنده کتاب تاریخ عباسی به جایگاه سلطان حسین میرزا در قندهار اشاره کرده و می‌نویسد: «سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا که در قندهار صاحب شوکت و اقتدار بود». او سرانجام در سال ۹۸۴ ه. ق، فوت کرد (منجم، ۱۳۶۶: ۳۵). سلطان حسین میرزا پنج فرزند پسر داشت. آنها به ترتیب عبارت بودند از مظفر حسین میرزا، رستم میرزا، سنجر میرزا، ابوسعید میرزا و محمد حسین میرزا (اسکندربیک: ۱۳۵۰، ۱/۱۳۶). همگی پسران او به‌غیر از محمد حسین میرزا که در دربار اقامت داشت، با او در قندهار ساکن بودند. محمد حسین میرزا از جمله شاهزادگانی بود که در جریان کشتار شاهزادگان پس از روی کار آمدن شاه اسماعیل، کشته شد (حسینی قمی، ۱۳۶۳: ۶۲۳). برای درک بهتر رابطه نسبی سلطان حسین میرزا با صفویان، نموداری در زیر ترسیم شده است:



شجره نسب سلطان حسین میرزا صفوی

۱-۱-۲- علت مهاجرت فرزندان سلطان حسین میرزا به هندوستان

پس از سلطان حسین میرزا، محمدخدابنده، حاکمیت قندهار را به فرزندانش سپرد. در حکم تفویض، مقرر شده بود که مظفرحسین میرزا حاکم قندهار و رستم میرزا حاکمیت زمینداور را در اختیار داشته باشد و برادران تنی رستم میرزا یعنی سنجر میرزا و ابوسعید میرزا، با او در زمینداور زندگی کنند (حسینی استرآبادی، ۱۳۵۶: ۶۶). حمزه بیگ، مشهور به کور حمزه نیز به عنوان وکیل آنها برگزیده شد (شاهنوازخان، ۱۸۸۸: ۲۹۹/۳-۲۹۷). با گذشت زمان بین رستم میرزا و مظفرحسین میرزا اختلاف به وجود آمد؛ ریشه این اختلاف از سیستان آغاز شد. پس از تسلط ملک محمود بر سیستان و تأیید حکومت او از طرف محمدخدابنده، فرزندان سلطان حسین میرزا در مقابل این انتصاب، ساکت نماندند و به سیستان حمله کردند. اما کاری از پیش نبردند و مجبور به صلح شدند. در نتیجه این صلح، دختر ملک محمود باید به ازدواج مظفرحسین میرزا در آمده و ملک جلال الدین فرزند ملک محمود، دختر حمزه بیگ را به همسری برگزیند. در عوض ملک محمود باید با فرزندان سلطان حسین میرزا با حسن نیت رفتار می کرد (اسکندریبیگ، ۱۳۵۰: ۴۷۹/۱-۴۷۸). این مسأله آغاز اختلاف میان رستم میرزا و مظفرحسین میرزا بود؛ به طوری که زمینه جنگ میان آنها را فراهم کرد. کنبو در این باره می گوید علت نارضایتی رستم آن بود که سرزمین های کمتری نسبت به مظفرحسین میرزا داشت (کنبو، بی تا: ۱۴۰/۱). در اکثریت جنگ هایی که میان این دو برادر به وقوع پیوست، مظفرحسین میرزا پیروز میدان بود؛ زیرا از حمایت ملک محمود حاکم سیستان، برخوردار بود. آنچه که بیشتر از پیش به تیرگی روابط میان آنها کمک کرد، کشتن حمزه بیگ، وکیل آنها، به دست مظفرحسین میرزا بود. البته این امر به ضرر خود او تمام شد و باعث گردید امور قندهار به دست محمد بیگ بیان که به وعده جانشینی مسبب قتل حمزه بیگ بود، بیفتد (اسکندریبیگ، ۱۳۵۰: ۴۸۱/۱-۴۸۲ و ۲۲۸). از طرف دیگر ازبکان که از وضعیت نابسامان دربار ایران آگاه شده بودند، شروع به دست اندازی به خاک ایران نمودند (قزوینی، ۱۳۶۷: ۱۷-۱۶). از سال ۹۹۸ ه. ق. به علت تحریک ازبکان از سوی سنی های خراسان و اختلافات شدید میان امرای خراسان، به حدی گسترش یافت که ازبکان به طور کامل به خراسان مسلط شدند (حسینی قمی، ۱۳۶۳: ۸۹۹ - ۸۹۵). شهر فراه که مورد هجوم شدید ازبکان بود، از رستم میرزا کمک خواست. رستم از هرج و مرج حاکم بر خراسان و توجه شاه عباس به عراق استفاده نمود. او بر فراه مسلط شد و با مخالفین شاه عباس در خراسان، همراه شد. رفتن رستم میرزا به خراسان، زمینه تسلط مظفرحسین میرزا بر زمینداور را فراهم کرد. از

دست دادن زمینداور، باعث شد رستم میرزا به قلعه هزارجات برود. گرچه به این ناحیه مسلط شد؛ اما کاری از پیش نبرد. سرانجام تصمیم گرفت به سمت هند حرکت کند. در مورد علل حرکت رستم میرزا به هندوستان، اسکندربیک می نویسد امرای خراسان که رستم را برای تسخیر خراسان تشویق کرده بودند، او را تنها می گذارند. همچنین شکست رستم از ملک محمود، حملات مداوم ازبکان و ترسی که از نقشه های پنهانی مظفرحسین میرزا داشت را از دیگر عوامل تصمیم رستم میرزا برای مهاجرت به هند می داند (اسکندربیک، ۱۳۵۰: ۱ / ۴۸۵-۴۸۲). نویسنده تاریخ فرشته نیز حملات ازبکان و اختلاف میان دو برادر را زمینه ساز حرکت رستم به هندوستان می داند (هندوشاه، ۱۳۸۸: ۲/۲۱۷). از طرف دیگر حملات پی در پی ازبکان، مظفرحسین میرزا را نیز درمانده کرده بود به گونه ای که راهی جز رفتن به هندوستان نداشت. ازبکان تلاش بسیاری نمودند تا از حرکت او به سمت هند جلوگیری کنند. البته اقدامات اکبرشاه نیز در تصمیم مظفرحسین میرزا برای رفتن به هندوستان بی تأثیر نبوده است (شاهنوازخان، ۱۸۸۸: ۳ / ۲۹۹-۲۹۷). زیرا هندی ها همیشه در طمع تصرف بر قندهار بودند. با اقدامات خود، تلاش می کردند او را از ماندن در قندهار متنفر سازند. آنها چنین وانمود کردند که ممالک هندوستان، تنها راه چاره و مایه آرامش مظفرحسین میرزا می باشد و از ملازم و خدمتکار قدیم او قرابیک کورچائی برای رسیدن به هدف خود استفاده کردند. به گفته ترکمان او به اکبرشاه قول داد که مظفرحسین میرزا را راضی به آمدن به هندوستان کند تا قندهار ضمیمه خاک مغولان شود. قرابیک با تحفه و هدایای بسیار، به دربار مظفرحسین میرزا آمد. ابتدا توانست مادر او را با وسوسه و وعده و وعید راضی کند؛ پس از آن هم مظفرحسین میرزا به رفتن راضی شد (اسکندربیک، ۱۳۵۰: ۱ / ۴۸۶-۴۸۵). جهانگیر، علت حرکت فرزندان سلطان حسین میرزا به سمت دربار هند را در درخواستهای مکرر شاهزادگان صفوی، برای کمک به آنها، به علت نداشتن قدرت کافی برای حفظ قندهار، عنوان می کند (جهانگیر، ۱۳۵۷: ۱۴۹-۱۴۸). عبدالحسین نوائی نیز در تحلیل پناهندگی فرزندان سلطان حسین میرزا به هند، به چشم طمع بابریان به قندهار، جنگ و نزاع میان فرزندان سلطان حسین میرزا و همچنین اوضاع نابسامان حکومت مرکزی اشاره نموده است (نوائی، ۱۳۸۷: ۵۲-۵۲). در نتیجه سلطان حسین میرزا، پس از چند مکاتبه و عهد و پیمان سرانجام به سمت هندوستان حرکت نمود (کنبو، بی تا: ۴۱/۱). ناگفته نماند پیش از این نیز عدم حمایت شاه تهماسب از هنرمندان باعث شده بود گروه بیشماری از آنها همچون عبد الصمد شیرازی به هندوستان پناهنده شوند (افضل طوسی و هوشمند مفرد، ۱۳۹۵: ۷).

۳- نقش و اقدامات شاهزادگان صفوی در دربار اکبر شاه

۳-۱- چگونگی برخورد اکبرشاه با شاهزادگان صفوی پس از ورود به هند

در سال ورود فرزندان سلطان حسین میرزا به دربار اختلاف نظر وجود دارد. خافی‌خان سال ورود رستم میرزا به هند را سال ۱۰۰۴ ه.ق می‌داند (خافی‌خان نظام‌الملکی، ۱۸۷۴: ۲/۲۰۴). او همچنین در جلد اول کتاب خود سال چهلم (۱۰۰۳) جلوس اکبری را سال پناهنده شدن مظفر حسین میرزا و تصرف قندهار به دست اکبرشاه می‌داند (خافی‌خان نظام‌الملکی، ۱۸۷۴: ۱/۵۵۲). نویسنده طبقات اکبری در مورد سال ورود شاهزادگان صفوی می‌گوید: «به تاریخ دوازدهم مهر ماه الهی سنه سی و هشتم موافق محرم سنه اثنی و الف میرزارستم بن صفوی که حکومت زمینداور را داشت التجا به درگاه جهان پناه آورده...» (نظام‌الدین احمد، بی تا: ۲/۴۲۳). لاهوری سال چهلم (۱۰۰۳ ه.ق) سلطنت اکبرشاه را سال ورود رستم میرزا می‌داند و می‌نویسد: «قندهار این حصار استوار از سال چهلم سرآرائی حضرت عرش آشیانی بعد از التجا میرزارستم صفوی بدرگاه سلاطین مطاف بندگان این آستان گردون نشان بود» (لاهوری، ۱۸۷۴: ۲/۱۸۲). مآثر رحیمی دوازده شهریور موافق سال ۱۰۰۲ ه.ق را تاریخ ورود رستم به دربار ذکر کرده است (نهایندی، بی تا: ۱/۹۳۰) و قانع تتوی می‌نویسد رستم در سال ۱۰۰۲ ه.ق، به خدمت اکبر شاه رسیده است (قانع تتوی، ۱۹۵۷: ۳/۴۸۹). شاهنوازخان نیز سال ۱۰۰۱ ه.ق قمری را سال ورود رستم میرزا به هند و سال ۱۰۰۳ ه.ق را سال ورود مظفر حسین میرزا به هندوستان ذکر نموده است (شاهنوازخان، ۱۸۸۸: ۳/۲۹۹ و ۴۳۶). منابع به نحوه و ورود و استقبال اکبرشاه از شاهزادگان صفوی نیز اشاره کرده‌اند. نویسنده کتاب مآثر الامرا در مورد نحوه ورود رستم به دربار، چنین می‌نویسد: «در سال سی و هشتم اکبری سنه (۱۰۰۱) هزار و یک بکنار آب چناب رسید. سرا پرده و بارگاه و قالینها و دیگر رخت فراش‌خانه مصحوب قرابیک ترکمان از سرکار پادشاهی فرستادند و متصل آن کمر خنجر مرصع بدست حکیم الملک ارسال یافت. چون نزدیک رسید شریف‌خان و آصف‌خان و شاه‌بیگ‌خان و برخی امرا باستقبال دستوری یافتند. بچهار گروهی لاهور روز جشن دسهره خانخانان و زین خان کوه پذیره گشته با سنجر میرزا برادر خود و چهار پسر مراد، شاهرخ، حسن، ابراهیم و با چهارصد ترکمان دولت ملازمت دریافت...» (شاهنوازخان، ۱۳۸۸: ۳/۴۳۶). این مطلب با اندک اختلاف، در جلد دوم کتاب طبقات اکبری، جلد اول کتاب ذخیره الخوانین و جلد اول کتاب مآثر رحیمی نیز ذکر شده است (نظام‌الدین احمد، بی تا: ۲/۴۲۳؛ بهکری، بی تا: ۱/۹۹؛ نهایندی، بی تا: ۱/۹۳). اما مظفر حسین میرزا؛ ابتدا پسر بزرگتر خود بهرام میرزا را به همراه مادرش به خدمت اکبر فرستاد، سپس قندهار را تسلیم

شاه‌بیگ ارغون نمود و خود به همراه سه پسر دیگرش حیدر میرزا، القاص میرزا و تهماسب میرزا به سمت دربار هند حرکت کرد (کنبو، بی تا: ۴۱/۱). اسکندر بیگ ترکمان، در مورد ورود مظفر حسین میرزا به دربار هند و نحوه استقبال اکبر شاه، می نویسد: «چون به خدمت پادشاه رسید منظور نظر عاطفت و اشفاق گشته به خطاب فرزندی و جاگیرهای عالی ارجمندی یافت و او نیز پیشکش‌های نفیس و پادشاهانه کشیده جواهر مرصع آلات آنچه داشت بر طبق اخلاص نهاد» (اسکندریگ، ۱۳۵۰: ۴۸۱/۱).

۲-۳- نقش رستم میرزا در دربار اکبر شاه

اکبر شاه پس از ورود رستم میرزا به هند، ناحیه ملتان (Moltan)، را به او بخشید (نظام‌الدین احمد، بی تا: ۴۲۳/۲). رفتار همراه با تکریم اکبر با رستم میرزا، به ادعای شاهنواز خان، در راستای تلاش برای کشاندن مظفر حسین میرزا برای تسلط کامل بر قندهار بود که به گفته جهانگیر باعث شد، اکبر شاه، ولایتی دو سه برابر ولایت تحت تصرفش در قلمرو صفوی را در اختیارش قرار دهد (شاهنواز خان، ۱۸۸۸: ۳/۲۹۹ و ۴۳۶، جهانگیر، ۱۳۵۹: ۱۴۹). پس از گذشت حدود دو سال از حاکمیت او بر ملتان، در سال ۱۰۰۳ ه. ق حاکمیت چیتور (Chittoor) به او محول شد. در سال ۱۰۰۴ ه. ق نیز به حاکمیت پتهان منصوب شد. در سال ۱۰۰۶ ه. ق نیز حاکمیت رایسین و حوالی آن، در اختیارش بود (شاهنواز خان، ۱۸۸۸: ۳/۴۳۷-۴۳۶). ناگفته نماند که دو برادر رستم ابوسعید میرزا و سنجر میرزا در سال ۱۰۰۵ ه. ق، به فاصله چند ماه از یکدیگر فوت کردند (اسکندریگ، ۱۳۵۰: ۲۲۹/۱). رستم میرزا در فتح احمدنگر (Ahmadnagar) و تسلط بر نظامشاهیان دکن به همراه عبدالرحیم خان خانان حضور داشت (نهایندی، بی تا: ۹۳۲/۱). او تا پایان سلطنت اکبر در این ناحیه ماند. (بهکری، بی تا: ۹۹/۱).

۳-۳- نقش مظفر حسین میرزا در دربار اکبر شاه

مظفر حسین میرزا هیچ‌گاه نتوانست مانند رستم میرزا به هندوستان خو بگیرد. او که همیشه آرزوی بازگشت به ایران را داشت، از بودن در هندوستان ناراضی بود. به همین دلیل دستور پادشاه را اطاعت نمی کرد. همین مسأله زمینه کدورت میان او و اکبر شاه را فراهم آورده بود (اسکندریگ، ۱۳۵۰: ۴۷۸/۱). شاهنواز خان نیز به عدم رضایت او، اشاره کرده و چنین نوشته است: «میرزا از ناسازی روزگار به هیچ چیز هندوستان خورسند نبود. از ساده‌لوحی گاهی اراده ایران میکرد و گاهی عزیمت حجاز...» (شاهنواز خان، ۱۸۸۸: ۳/۳۰۲). سرانجام عدم رضایت از شرایطش او را به بستر بیماری انداخت و در زمان حضور برادرش رستم در دکن، در سال ۱۰۰۸ ه. ق، درگذشت. بدین ترتیب همگی پسران

سلطان حسین میرزا به غیر از رستم میرزا در همان سال‌های اولیه ورودشان به قلمرو مغولان هند، به مرگ طبیعی فوت کردند (اسکندریگ، ۱۳۵۰: ۲۹۹/۱).

4- نقش و اقدامات شاهزادگان صفوی در دربار جهانگیرشاه

4-1- رستم میرزا در دربار جهانگیرشاه

رستم میرزا در دوره پادشاهی جهانگیر نیز در سمت خود در دکن ابقاء شد (جهانگیر، ۱۳۵۹: ۱۳؛ بهکری، بی تا: ۹۹/۱). او در دفع ناآرامی‌هایی که از طرف شخصی به نام عنبرحبشی در دکن فرماندهی می‌شد، تلاش زیادی نمود اما کاری از پیش نبرد. ناآرامی‌ها روزبه زور گسترده‌تر می‌شد (خافی خان نظام الملکی، ۱۸۷۴: ۲۶۱/۱-۲۶۰ و ۲۷۳). به همین دلیل جهانگیر شاه از او درخواست کرد تا به نزد وی بیاید. به دنبال این درخواست رستم در سال ۱۰۲۱ ه. ق به همراه فرزندان، وارد دربار شد (جهانگیر، ۱۳۵۹: ۱۲۸). از آنجایی که ورود رستم و فرزندان به دربار، تقریباً مقارن با فوت غازی خان ترخان حاکم تهته (Thath) بود؛ جهانگیر، رستم میرزا را به حاکمیت تهته منصوب کرد (سیدجلال تنوی: ۱۹۶۵، ۹۴). اما رستم پس از ورود به این ناحیه، دست به ظلم و تعدی زده به طوری که بسیاری از بزرگان تهته آنجا را ترک نمودند (بهکری، بی تا: ۱۰۱/۱-۱۰۰). خبر ظلم و ستم او به جهانگیر رسید. او را به دربار خواند تا در مورد اعمال خود پاسخگو باشد. رستم پس از گذشت مدتی، از طرف جهانگیر بخشیده شد و در رکابش قرار گرفت (جهانگیر، ۱۳۵۹: ۱۴۹ و ۱۹۳). رستم میرزا همچنین در تحولات و ناآرامی‌های اواخر سلطنت جهانگیر، نقش داشت. جهانگیر تا آنجا به او اعتماد داشت که محترم خان خواجه سرا، خلیل بیگ ذوالقدر و قدائی خان میرتوزک را با سوگند رستم میرزا، مبنی بر این که این افراد با شاهزاده خرم (شاهجهان) ارتباط دارند، کشت (خافی خان نظام الملکی، ۱۸۷۴: ۴۰۳/۱-۴۰۴).

4-1-1 نقش فرزندان رستم میرزا در دربار جهانگیرشاه

بر اساس نسب‌نامه که در کتاب تحفة الکرام آورده شده است، رستم میرزا دارای شش فرزند پسر و چهار دختر بوده است. اسامی فرزندان پسر او عبارت بودند از: مراد، شاهرخ، حسن، ابراهیم، بدیع الزمان میرزا و میرزامستی (قانع تنوی، ۱۹۷۱: ۳۱۲/۳). اما شاهنواز خان و کنبو از چهار فرزند پسر رستم به نام‌های مراد، شاهرخ، حسن، ابراهیم، در زمان ورود به دربار اشاره نموده اند و نامی از بدیع الزمان میرزا و میرزامستی به میان نیاورده اند (کنبو، بی تا: ۴۱/۱؛ شاهنواز خان، ۱۸۸۸: ۴۳۶/۳). جهانگیر نیز از میرزاسهراب، در کتاب خود نام برده و او را از فرزندان میرزارستم می‌داند و مدعی

است که او در رود کشمیر (Kashmir)، غرق شده است. از آنجایی که علت مرگ میرزامستی در کتاب تحفه‌الکرام نیز، غرق شدن در رود کشمیر بوده است؛ می‌توان نتیجه گرفت که میرزاسهراب، همان میرزامستی می‌باشد. به احتمال غریب به یقین بدیع‌الزمان میرزا و میرزاسهراب (میرزامستی)، بعد از ورود رستم به دربار هند، متولد شده اند. آن‌ها در دوره اکبر نقش ندارند اما پس از روی کار آمدن جهانگیر، حضور آن‌ها پررنگ‌تر می‌شود. کوچکترین فرزند رستم، مراد، به همراه شاهزاده خرم برای یاری او به دکن می‌رود (لاهوری، ۱۸۶۷: ۱۶۷/۱-۱۶۵). همچنین در تسلط شاهزاده خرم بر رایانان نیز نقش دارد. به همین دلیل در سال ۱۰۲۴ ه. ق جهانگیر به پاس خدمتی که مراد انجام می‌دهد، به او لقب التفات خان اهدا می‌کند (کنبو، بی‌تا: ۶۸/۱-۶۷؛ جهانگیر، ۱۳۵۹: ۱۵۵ و ۱۷۰-۱۶۹). نویسنده کتاب مآثرالامرا، بدیع‌الزمان میرزا را با لقب شاهنوازخان و میرزای دکنی معرفی کرده است (شاهنوازخان، ۱۸۸۸: ۶۷۰/۲).

۲-۴- نقش فرزندان مظفرحسین میرزا در دربار جهانگیر شاه

نقش فرزندان مظفرحسین میرزا در تحولات هند نسبت به رستم میرزا کمتر است. منابع در مورد نام فرزندان سلطان حسین میرزا متناقض سخن گفته‌اند. نویسنده مآثرالامرا در قسمتی از کتاب خود از بهرام میرزا، حیدر میرزا، القاس میرزا و طهماسب میرزا به عنوان فرزندان مظفرحسین میرزا نام برده است؛ اما در قسمت دیگر کتاب خود می‌گوید پس از فوت مظفرحسین میرزا فرزندان او یعنی بهرام میرزا، حیدر میرزا و اسماعیل میرزا در هند می‌مانند (شاهنوازخان، ۱۸۸۸: ۳۰۲/۳-۳۰۱). در این کتاب نه تنها نامی از القاس میرزا و طهماسب میرزا نیست؛ بلکه از شخصی به نام اسماعیل میرزا سخن به میان آمده است. اسکندربیگ ترکمان نیز بدون این که نامی از فرزند بزرگتر مظفرحسین میرزا بیاورد، می‌گوید که او پسر بزرگش را به همراه مادرش به دربار هند فرستاد. او اشاره می‌کند که پس از فوت مظفرحسین میرزا در سال ۱۰۰۸ ه. ق، سه پسر به نام‌های حیدر میرزا، اسماعیل میرزا و بهرام میرزا در هند می‌مانند (اسکندربیگ، ۱۳۵۰: ۴۸۶/۱). نویسنده کتاب عمل صالح، به ترتیب از بهرام میرزا، حیدر میرزا، القاس میرزا و طهماسب میرزا به عنوان فرزندان مظفرحسین میرزا نام برده است. اما براساس شجره‌نامه‌ای که نویسنده کتاب تحفه‌الکرام از فرزندان مظفرحسین میرزا در کتاب خود آورده است، به یک فرزند دختر، به نام قندهاری بیگم و چهار فرزند دیگر او به نام‌های اسماعیل میرزا، طهماسب میرزا، بهرام میرزا، حیدر میرزا، القاس میرزا، اشاره کرده است (قانع‌تنوی، ۱۹۷۱: ۳۱۲/۳). فرزندان مظفرحسین میرزا، مدتی را به همراه رستم میرزا در تهته به سر می‌برند (جهانگیر، ۱۳۵۹: ۱۲۸).

جهانگیر از یکی از دختران مظفرحسین میرزا برای شاهزاده خرم، خواستگاری می کند و جشن ازدواج آن‌ها در سال ۱۰۱۹ ه.ق برگزار می‌شود. در سال ۱۰۲۰ ه.ق، دختر آن‌ها با نام بانویبگم متولد می‌شود (لاهوری، ۱۸۶۷: ۱/۳۸۹-۳۹۰). نویسنده منتخب‌اللباب معتقد است که دختر مظفرحسین میرزا در سال ۱۰۱۷ ه.ق به ازدواج شاهزاده خرم درمی‌آید و برخلاف دیگر منابع، مدعی است که از او فرزندی متولد نمی‌شود (خافی‌خان نظام‌الملکی، ۱۸۷۴: ۱/۲۶).

۵- نقش و اقدامات شاهزادگان صفوی در دربار شاه جهان

۱-۵- رستم میرزا در دربار شاه جهان

رستم میرزا در اواخر سلطنت جهانگیر، از طرف او به صوبه داری بهار (Bahar)، منصوب شده بود؛ پس از برتخت نشستن شاه جهان، همراه با دو فرزند خود مرادمیرزا و حسن میرزا، به خدمت شاه جهان رسید و شاه او را از صوبه بهار عزل کرد (لاهوری، ۱۸۶۷: ۱/۲۰۳). طاهرآشنا در علت عزل او از طرف شاه جهان، می‌نویسد: «چون میرزای معظم‌الیه را عارضه نقرس مزمن علاوه کبر سن گشته از حرکت بازداشته بود از تکلیف نوکری معاف نموده یک لک و هشت هزار روپیه سالیانه مقرر فرمودند» (آشنا: ۱۳۸۸، ۷۰). در نتیجه‌ی این بیماری و معاف شدن او از خدمت به شاه، رستم نقشی در دوره پادشاهی شاه جهان نداشته و منابع نیز سخنی از او به میان نیاورده‌اند؛ تنها به خواستگاری دختر او برای محمدشجاع، اشاره نموده‌اند که به همین مناسبت جشن باشکوهی در سال ۱۰۴۲ ه.ق برگزار شده است. کنبو در مورد نحوه برگزاری جشن چنین می‌نویسد: «... و به دستور محفل پر نور طوی مذکور رعایت همگی رسوم مقرر از بستن حنا و تقسیم فوطهای زربافت و وضع خوان‌های گل و پان، شیرینی و خوشبوی به شایستگی تمام وقوع افتاد...» (کنبو، بی‌تا: ۱/۴۵۲-۴۴۷). ناگفته نماند به گزارش شاهنوازخان، یکی از دختران رستم میرزا، قبلاب‌همسری سلطان پرویز درآمده بود (شاهنوازخان، ۱۸۸۸: ۳/۳۴۹-۳۴۸)؛ همچنین براساس نسب‌نامه آورده شده در کتاب تحفه‌الکرام، داراشکوه نیز یکی دیگر از دختران رستم میرزا را به عقد خود درآورده بود (قانع‌تنوی، ۱۹۵۷، ۳۱۲). رستم میرزا سرانجام پس از حدود پنجاه سال خدمت به مغولان هند، در سال ۱۰۵۲ ه.ق، فوت می‌کند. نویسنده عمل صالح در این باره می‌گوید: «او در سال ۱۰۰۲ ه.ق به خدمت اکبرشاه رسیده بود و به ملازمت او در آمده بود و پنجاه سال در خدمت مغولان هند بود» (کنبو، بی‌تا: ۲/۳۰۶). اما نویسنده منتخب‌اللباب و متأثرالامرا سال فوت او را ۱۰۵۱ ه.ق می‌دانند (خافی‌خان نظام‌الملکی، ۱۸۷۴: ۱/۵۹۱؛ شاهنوازخان، ۱۸۸۸: ۳/۴۴۰). بهکری نیز اواخر سال ۱۰۴۸ ه.ق را زمان فوت او دانسته است (بهکری،

بی تا: ۱۰۰/۱). شاهنوازخان در کتاب خود به شخصیت و رفتار رستم میرزا اشاره کرده و می نویسد: «میرزا مرد دنیا بود به مزاج روزها آشنا. نسبت به برادر بزرگ بسیار آرمیده و ضابطه‌دان». رستم میرزا استعداد شاعری نیز داشته و تخلص او فدائی بوده است (شاهنوازخان، ۱۸۸۸: ۴۴۰/۳).

۲-۵- نقش فرزندان رستم میرزا در دربار شاهجهان

فرزندان رستم در تحولات این دوره بسیار تأثیرگذار بودند. بدیع الزمان میرزا، ملقب به شاهنوازخان، در سرکوب فتنه خان بهادرخان، صوبه‌دار دکن، موثر بود (شاهنوازخان، ۱۸۸۸: ۷۱۹/۱). او پس از آرامش ناحیه دکن، از طرف شاه به فوجداری دارالخلافه منصوب می شود (لاهوری، ۱۸۶۷: ۴۷۷/۱). شاهنوازخان در دفع فتنه نظامشاهیان دکن نیز حضور پررنگی داشت. آنها، خطبه به نام حکومت ایران خوانده و اعلام استقلال کرده بودند. شاه در سال ۱۰۴۵ ه. ق سپاهی را به سمت دکن روانه کرد. شاهنوازخان در این لشکرکشی و فتح قلاع مختلفی چون سادھون و اودیسه (Udisa) حضور داشت (کنبو، بی تا: ۱۲۳/۲-۱۰۰-۱۳۳-۱۳۰-۱۴۷-۱۴۶). او در سال ۱۰۴۹ ه. ق، به حاکمیت اودیسه منصوب شد (لاهوری، ۱۸۶۷: ۱۸۳/۲). از آنجایی که در سال ۱۰۵۱ ه. ق اودیسه، به درخواست محمدشجاع به او تعلق گرفت. شاهنوازخان در سال ۱۰۵۲ ه. ق به حاکمیت جونپور، منصوب شد (خافی خان نظام‌الملکی، ۱۸۷۴: ۵۸۸/۱). پس از آن در سال ۱۰۵۶ ه. ق به حاکمیت مالوه (Malvah) گمارده شد (شاهنوازخان، ۱۸۸۸: ۶۷۲/۲). شاهنوازخان تا سال ۱۰۵۸ ه. ق، حاکمیت بر مالوه را در اختیار داشت، تا این که اسلام‌خان حاکم دکن، فوت کرد. به دنبال آن شاهجهان، شاهزاده مرادبخش را به حاکمیت دکن منصوب کرد. اما تا رسیدن شاهزاده، شاهنوازخان به حفاظت ولایت دکن مأمور شد. پس از آمدن مرادبخش، به علت ناسازگاری آن دو با یکدیگر، شاه آن‌ها را عزل و شایسته‌خان را به صوبه‌داری دکن منصوب نمود (آشنا، ۱۳۸۸: ۴۸۷ و ۵۱۹). شاهنوازخان در علت ناسازگاری آن دو می نویسد: «اما چون مزاج شاهزاده به سبب نوجوانی و ناتجربگی خودسری‌ها داشت صحبت‌ها برهم خورد و از این ناسازگاری آخر معاملات ملکی از رونق افتاد و فصل و قطع مقدمات صورت پذیرفت» (شاهنوازخان، ۱۳۸۸: ۶۷۳/۲-۶۷۲) پس از آن شاه او را به اجین (Ujjen)، فرستاد (بهکری، بی تا: ۲۱۷/۲). با پناهنده شدن علی‌مردان‌خان حاکم قندهار، به هندوستان، ولایت قندهار در سال ۱۰۴۷ ه. ق به تصرف مغولان هند در آمد. اما از آنجایی که آنها بلخ و بدخشان را تصرف کرده بودند و درگیر قتل و غارت ازبکان بودند، پادشاه صفوی بار دیگر به فکر تسخیر قندهار افتاد و موفق شد در سال ۱۰۵۸ ه. ق، آن ناحیه را به تصرف خود درآورد (خافی خان نظام‌الملکی، ۱۸۷۴:

۱/۶۷۵-۶۷۳). شاه نیز سپاهی برای تسلط دوباره بر قندهار فرستاد. بار اول فتح قندهار میسر نشد در سال ۱۰۶۲ ه.ق اورنگ‌زیب برای بار دوم مأمور تصرف قندهار شد. شاهنوازخان نیز به دستور شاه برای کمک به لشکر اورنگ‌زیب به سمت قندهار حرکت نمود (آشنا، ۱۳۸۸: ۵۱۱-۵۱۰ و ۵۴۴-۵۴۱). وی در دفع فتنه عادلشاه بیجاپوری، به همراه اورنگ‌زیب نقش داشت. اورنگ‌زیب با همکاری امرا، توانست بیجاپور را در مدت زمان کمی تسخیر کند. سرانجام عادلشاهیان تسلیم شدند و همچون گذشته به اطاعت از مغولان هند گردن نهادند (کنبو، بی تا: ۲۵۸/۳-۲۵۶). فرزند دیگر رستم، مراد میرزا (التفات خان)، تنها در دفع نافرمانی جگت سنگه، فرمانروای کوه کانگره، در سال ۱۰۵۱ ه.ق، حضور داشت (لاهوری، ۱۸۷۴: ۲/۲۳۷). پس از آن دیگر نامی از او برده نمی شود. شاهنوازخان دلیل آن را در این نکته می داند که او در دوره پادشاهی شاهجهان اقدام خاصی انجام نمی دهد. در نتیجه شاه در سال ۱۰۵۲ ه.ق، او را از خدمت به خود معاف کرده و با تعیین سالانه هزار روپیه، مراد، در پتنه (Patna) اقامت می گزیند. همچنین شاهنوازخان در مورد مدت حضور او در پتنه می گوید: «مدت‌ها در بلده پتنه گوشه عاقبت گذرانید کامروای امن و امان بود. و ابواب آسودگی و فراغت بر روی روزگار خود می گشود» (شاهنوازخان، ۱۸۸۸: ۳/۵۸۳). حسن میرزا فرزند دیگر رستم نیز، در سال ۱۰۳۸ ه.ق، به حکومت بنگال (Bngal) منصوب شد. او در دفع نافرمانی جگت سنگه نیز به همراه فرزندش صف شکن خان، حضور داشت (لاهوری، ۱۸۶۷: ۲/۱۶۴-۱۶۳ و ۲۴۷-۲۴۶). در سال ۱۰۵۶ ه.ق، به حاکمیت جونپور (Jounpur) منصوب شد. اما مرادکام دیگر فرزند رستم، مدتی منصب قوش بیگی (خافی خان نظام الملکی، ۱۸۷۴: ۱/۶۴۲ و ۵۶۲)، و مدتی نیز، سمت قراول بیگی داشت (کنبو، بی تا: ۲۶۴/۲-۲۶۳). لقب مکرم خان نیز در سال ۱۰۶۳ ه.ق، به او اهدا شد. ناگفته نماند که مرادکام، برای فتح قندهار، به همراه اورنگ‌زیب، حضور داشته است. اما به میزان نقش او اشاره نشده است (کنبو، بی تا، ۳/۱ و ۲۴۴ و ۷۱-۷۰). علاوه بر حضور فرزندان رستم در تحولات این دوره، ما شاهد حضور و نقش آفرینی نوادگان او نیز بوده ایم. از جمله آن‌ها صف شکن خان، فرزند میرزا حسن بود که شاهزاده بیگم، همسر او بود (نمکین بهکری، ۱۹۶۲: ۱۴۳). به مناسبت جشن نوروز سال ۱۰۴۸ ه.ق شاه با گرفتن منصب قوربیگی از مرادکام (مکرم خان)، این سمت را به صف شکن خان اهدا کرد. در همین زمان شاهجهان سیصد مهر انعام نیز به عبدالله خان صفوی اهدا کرد. عبدالله خان فرزند میرعارف، از فرزندان سام میرزا صفوی بود که به گفته لاهوری در دوره پادشاهی اکبرشاه، برای جهانگردی وارد لاهور می شود. چون آب و هوای خوش هندوستان و مهمان‌نوازی اکبرشاه را می بیند،

در هندوستان ماندگار می‌شود. او پس از گذشت مدتی به مرگ طبیعی فوت می‌کند (لاهوری، ۱۸۶۷: ۱۴۳/۲-۱۴۲). صف‌شکن خان در تصرف بلخ و بدخشان نیز حضور داشته است. (کنبو، بی‌تا: ۳۸۴/۲-۳۸۶).

۳-۵- نقش فرزندان مظفرحسین میرزا در دربار شاهجهان

میرزاحیدرصفوی، فرزند مظفرحسین میرزا بود. شاهجهان پس از برتخت نشستن، به منصبش افزود. او چهار سال بعد در سال ۱۰۴۰ ه.ق، فوت کرد (شاهنوازخان، ۱۸۸۸: ۵۵۵/۳). میرزانوذرصفوی، فرزند میرزاحیدر، بود. از ابتدای سلطنت شاهجهان، در منابع نامی از وی برده نشده است. تنها لاهوری در کتاب خود، به انتساب او به فوجداری ناحیه کول، در سال ۱۰۴۹ ه.ق، اشاره کرده است (لاهوری، ۱۸۶۷: ۱۵۷/۲-۱۵۵). پس از تصمیم شاهجهان برای تسخیر بلخ و بدخشان، او لشکری به فرماندهی شاهزاده مرادبخش، به آن ناحیه فرستاد. میرزانوذر در این لشکرکشی حضور دارد (چندریهان برهمن، ۱۳۸۵: ۸۰۹). همچنین در لشکرکشی برای تصرف قندهار نیز نقش دارد. وی در اواخر سلطنت شاهجهان، بیمار شد. به همین دلیل شاهجهان او را در سال ۱۰۶۱ ه.ق، از خدمت به شاه معاف کرد و سی هزار روپیه سالانه برای او مقرر شد و مانند مراد میرزا در پتنه مقیم شد. او سرانجام در سال ۱۰۷۴ ه.ق فوت نمود. شاهنوازخان، شخصیت او را چنین توصیف کرده است: «میرزامصرف باد دست بود. هرچه آمدی افشاندی. اما اکثر بحال محتاجان پرداختی...». میرزا محمد سلطان برادر کوچک میرزانوذر بود. زمانی که شاهجهان، اسلام‌خان را به حاکمیت دکن (Dekkan) منصوب نمود، میرزا محمد سلطان به همراه او به دکن فرستاده شد. وی در سال ۱۰۶۰ ه.ق، به منصب قوریگی دست یافت و مدت‌ها بر این منصب باقی ماند (شاهنوازخان، ۱۸۸۸: ۵۵۸/۳-۵۵۶ و ۵۸۱). او همچنین در فتح قندهار، به همراه میرزانوذر، حضور داشته است (آشنا، ۱۳۸۸: ۵۰۵-۵۰۴).

۳-۶- آشوب‌های اواخر سلطنت شاهجهان و پادشاهی اورنگ‌زیب:

۱-۶- نقش شاهنوازخان در آشوب‌های اواخر سلطنت شاهجهان

در آغاز نارامی‌های اواخر سلطنت شاهجهان، شاهنوازخان از حامیان داراشکوه بود. او که برای دفع فتنه دکن در این ناحیه به سر می‌برد، از اطاعت اورنگ‌زیب سرپیچی نمود. به همین دلیل به دستور اورنگ‌زیب ابتدا در برهانپور (Burhanpur) زندانی شد (محمدبخت اورخان، بی‌تا: ۱۷/۱؛ مطلبی انبالوی، ۱۹۷۱: ۱۰۰۰/۲ و ۱۰۸۲). اما پس از پیروزی اورنگ‌زیب بر داراشکوه، اورنگ‌زیب شاهنوازخان را بخشید و او را به صوبه‌داری گجرات منصوب نمود (شاهنوازخان، ۱۸۸۸: ۶۷۳/۳).

از طرف دیگر اورنگ‌زیب که از تدارک لشکر جدید از طرف داراشکوه آگاه شده بود، سپاهی برای تعقیب او فرستاد. داراشکوه نیز ترسید و در حین فرار از دست سپاهیان اورنگ‌زیب، به سمت گجرات رفته، وارد احمدآباد شد. شاهنوازخان حاکم گجرات که از همان ابتدا با اورنگ‌زیب مخالف بود، پس از رسیدن او به احمدآباد، با داراشکوه همراه شد. حمایت دوباره شاهنوازخان باعث شد داراشکوه بار دیگر به فکر تجهیز سپاه افتاده و نزدیک بیست هزار نیرو فراهم نمود (خافی‌خان نظام‌الملکی، ۱۸۷۴: ۶۳/۲-۶۰). پس از آن به سمت اجمیر (Ajmir) حرکت نمود. داراشکوه از نزدیک شدن سپاه اورنگ‌زیب، آگاه شد و سپاهی برای مقابله با آن‌ها فرستاد. سرانجام در سال ۱۰۶۹ ه. ق فرستادگان اورنگ‌زیب توانستند بر نیروهای شاهنوازخان مسلط شده و بسیاری از افراد او را از میان بردارند. او برای جبران کشتار افراد خود به دفاع از آن‌ها رفت، تیری به او اصابت نمود و باعث مرگش شد. داراشکوه نیز راه فرار پیش گرفت (شاهنوازخان، ۱۸۸۸: ۶۷۵/۳-۶۷۴، مطلبی انبالوی: ۱۹۷۱، ۲/ ۱۰۹۴). نویسنده کتاب ذخیره‌الخوانین در معرفی شخصیت و علایق شاهنوازخان چنین گفته است: «در فهم و دانش و ادراک بی‌نظیر است و در تدابیر امور ملکی و سازش دنیوی و در اخوت بی‌قرینه است بسیار به‌امر دنیا می‌رسد و خود به‌کل و جزو پرداخت می‌نماید. شکار دوست مثل وی کم (کسی) دیده شد و امروز اجتماع کلاونت و سازنده رباب و بین و قانون و طنپوره نزد اوست. در خدمت دولتمندان او دیگر دیده نشد به‌غایت میل به‌راگ شنیدن دارد و در بساط و فروش نهایت مقید است و طعام هم خوب با بیست و سی کس خورد و خلق و تواضع و شیرین‌گوی و حلم‌گویا به‌حصه او آمده. اما در کارسازی عبادالله سعی موفوره دارد، کم کسی به‌وسیله ایشان به‌مراد رسیده باشد» (به‌کری: بی-تا، ۲/۲۱۷).

۱-۶- معرفی فرزندان شاهنوازخان و پیوند خویشاوندی او با مغولان هند

براساس سلسله‌نسب ذکر شده در کتاب تحفه‌الکرام، شاهنوازخان سه فرزند دختر و دو فرزند پسر داشته‌است. یکی از دختران او به‌همسری اورنگ‌زیب درآمده بود. یکی دیگر از دختران او نیز همسر موسوی‌خان بود. دو فرزند پسر او نیز معصوم‌خان و میرمعظم‌سعادت‌خان بودند. معصوم‌خان دارای یک فرزند دختر بوده و دختر او نیز فرزندی با نام فرزندخان داشته‌است. میرمعظم نیز یک فرزند دختر و پسر به‌نام آرام‌بانو و اکرم‌خان داشته‌است. او، دخترش آرام‌بانو را به‌همسری شاهزاده کامبخش درآورده بود (قانع‌توی، ۱۹۷۱: ۳۱۲/۳). شاهجهان یکی دیگر از دختران وی را برای شاهزاده مرادبخش خواستگاری میکند. طهارآشنا در مورد جشن ازدواج آن‌ها می‌نویسد: «... بندگان

اشرف آن صبیبه صفیه را به حرم سرای همایون طلبیدند و مجلس عقد در دولتخانه مبارک انعقاد یافت و به پادشاهزاده جهان خلعت خاصه با چارقب زردوزی (و جواهر) و مرصع آلات و اسب خاصه با زین طلا و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل که قیمت مجموع آن یک لک روپیه بود، شفقت شد و شب بیست و دوم ماه مذکور موافق ۱۰۵۲ ه.ق در ساعت مسعود، قاضی عسکر والا در حضور معلی خطبه نکاح خواند و چهار لک روپیه مهر مقرر گردید» (آشنا، ۱۳۸۸: ۳۷۰). اما آن طور که از کتاب عالمگیرنامه مشخص است، شاهنوازخان دو فرزند پسر و دو فرزند دختر دیگر نیز داشته که تحفه الکرام به آن‌ها اشاره نکرده است. فرزندان پسر او عبارت بودند از: سیادت خان، و محمد احسان که در زمان حضور او در دکن به همراهش بودند (منشی محمد کاظم، ۱۸۶۸: ۲۱۱/۱). سیادت خان مدتی نیز صوبه دار دهلی بوده است (چندریهان برهن، ۱۳۸۵: ۱۲۸).

۲-۶- نقش صف شکن خان در ناآرامیهای اواخر سلطنت شاهجهان و پادشاهی اورنگ

زیب

علاوه بر شاهنوازخان، صف شکن خان فرزند حسن میرزا نیز در ناآرامیها حضور پررنگی داشت. او برخلاف شاهنوازخان، حامی اورنگ زیب بود. صف شکن خان، اورنگ زیب را در جنگ با داراشکوه همراهی نمود او پس از پیروزی اورنگ زیب و حرکت داراشکوه به سمت لاهور، نیز تعقیب داراشکوه را به عهده گرفته بود (مطلبی انبالوی، ۱۹۷۱: ۱۰۴۶/۲-۱۰۴۰). صف شکن خان در جریان تلاش دوباره داراشکوه برای دست یابی به سلطنت، با همکاری شاهنوازخان حاکم گجرات، مسئولیت توپخانه را به عهده داشت (خافی خان نظام الملکی، ۱۸۷۴: ۶۱/۲-۶۵ و ۶۰). عالمگیرنامه مدعی است صف شکن خان برای مدتی مورد عتاب شاه قرار گرفته و از مناصبش عزل می شود. منشی محمد کاظم در مورد علت خشم شاه چیزی نمی گوید. اما ظاهراً خیلی زود مورد بخشش قرار می گیرد. صف شکن خان سرانجام در سال ۱۰۷۲ ه.ق به مرگ طبیعی فوت می کند (منشی محمد کاظم، ۱۸۶۸: ۷۶۵/۲-۷۵۰).

۳-۶- نقش مکرم خان در ناآرامیهای اواخر سلطنت شاهجهان و پادشاهی اورنگ زیب

مکرم خان نیز از حامیان اورنگ زیب بود. او در آن زمان حاکمیت جونپور را در اختیار داشت. ابتدا تسلیم محمدشجاع برادر اورنگ زیب که با داراشکوه هم پیمان شده بود، گشت. اما سرانجام با مقاومت سپاه اورنگ زیب در مقابل محمدشجاع، به سپاه اورنگ زیب پیوست و لقب آفرین یافت (خافی خان نظام الملکی، ۱۸۷۴: ۵۸-۴۵/۲). او بار دیگر به حاکمیت جونپور منصوب شد (مطلبی

انبالوی، ۱۹۷۱: ۲/ ۱۰۷۷) سرانجام در سال ۱۰۸۰ ه. ق به علت تب شدید از دنیا رفت. مراد کام طبع شاعری نیز داشته است (شاهنوازخان، ۱۸۸۸: ۵۸۶/۳). او یک دختر و یک پسر داشت. نام پسرش رستم‌ثانی بود. رستم‌ثانی دختری با نام سیدالنسا بیگم داشته که در سال ۱۰۹۶ ه. ق به عقد شاهزاده معزالدین درآمد است (قانع‌تتوی، ۱۹۷۱: ۳۱۲/۳).

۴-۶- نقش میرزا محمد سلطان در دربار اورنگ زیب

میرزا محمد سلطان، در ناآرامی‌های اواخر سلطنت شاه جهان با اورنگ‌زیب همراهی نمود. پس از انتصاب محمد اعظم، به حاکمیت دکن در سال ۱۰۶۸ ه. ق، مأمور کمک به شاهزاده در دکن شد (منشی محمد کاظم، ۱۸۶۸: ۴۶/۱-۴۴). در سال ۱۰۷۷ ه. ق که خبر آمدن شاه عباس دوم به سمت هند شنیده شد، اورنگ‌زیب او را به همراه محمد اعظم روانه کابل کرد. اما خبر فوت شاه ایران، قبل از رسیدن سپاه به لاهور، باعث بازگشت محمد سلطان به دکن شد. او تا پایان عمر خود در دکن باقی ماند (شاهنوازخان، ۱۸۸۸: ۳/ ۵۸۳-۵۸۱).

۴-۱-۶- نقش صدرالدین محمد (میرزا شاهنوازخان) در اواخر سلطنت مغولان بر هندوستان

صدرالدین محمد، پسر میرزا سلطان بود. او در سال ۱۰۹۴ ه. ق به لقب خانی رسید. مدتی نیز صوبه دار خاندیس بود. او همچنین ملقب به صدرالدین محمدخان صفوی بود. وی پس از فوت اورنگ‌زیب، از حامیان محمد اعظم بود. در جنگ زخم برداشت؛ اما کشته نشد. پس از بر تخت نشستن بهادرشاه، به دربار او آمده و لقب میرزا شاهنوازخان دریافت نمود. پس از فوت بهادرشاه، حامی عظیم‌الشأن بود و سرانجام به دست حامیان جهان‌شاه به قتل رسید (شاهنوازخان، ۱۸۸۸: ۳/ ۶۹۳-۶۹۱). شاهنوازخان در مورد شخصیت او چنین می‌نویسد: «مردی بی‌سود و گزند بود و بسیار ضعیف بنیه کم‌خوری و کم‌طعامی او مشهور است. گویند برای او در یک دراج قدری کباب و قدری پلو و قدری قلیه طیار می‌کردند. در سیر خوردن به قدر ماشه‌ها افزوده چون به چندتوله رسید تقالت آورد» (همان: ۶۹۴).

۵-۶- معرفی زیب النساء

در این‌جا لازم است به زیب‌النساء، فرزند اورنگ‌زیب از دلارابانو، دختر شاهنوازخان نیز اشاره شود. دلارابانو، به غیر از زیب‌النساء، صاحب پنج فرزند دیگر به نام‌های محمد اعظم، محمد اکبر، کامبخش، زینت‌النساء بیگم و زبده‌النساء بیگم بود (قانع‌تتوی، ۱۹۷۱: ۳۱۲/۳). زیب‌النساء، در سال ۱۰۴۸ ه. ق متولد شد. نویسنده مرآ العالم از او به عنوان زنی عالم و محقق نام برده و می‌نویسد: «حافظ کل قرآن از تحصیل علوم عربی و فارسی بهره تام داشت. خط نستعلیق نسخ و شکسته را به زیبایی می‌نوشت.

در رتبه علم و هنر جمیع کتب تصنیف و کتابخانه‌ای داشت. بسیاری از علما و فضلا و صلحا و منشیان بلاغت دثار و خوش‌نویسان سحرنگار به‌این ذریعه کامیاب افضال آن صدرآرای مشکوی عزت و جلالند. چنانچه ملاصدرالدین اردبیلی به‌موجب امر علیه در کشمیر سکونت گرفته به‌خدمت ترجمه و تفسیر کبیر که‌مسمی به‌زیب‌التفاسیر است دارد و دیگر رسائل و کتب به‌نام نامیه ترتیب می‌یابد قدرت و رفعت آن مهین دوحه حسنات از سایر فرزندان بدرجه‌اعلی است» (محمدبخت‌اورخان، بی‌تا: ۳۹۳/۲).

۷- نتیجه

فرزندان سلطان حسین میرزا در پی بروز اختلافات داخلی، حملات بی‌امان ازبکان به خراسان، اوضاع نابسامان داخلی در ایران، و تلاش‌های اکبرشاه برای تسلط بر قندهار به هندوستان پناهنده شدند. هیچ‌یک به‌غیر از مظفرحسین میرزا در اندیشه بازگشت نبود. ظاهراً نافرمانی مظفرحسین میرزا و مرگ زودهنگام او بر موقعیت فرزندانش در هندوستان تأثیر منفی گذاشته است. اما رستم میرزا و فرزندانش در دوره جهانگیر و پس از آن، تحولات دوره پادشاهی شاهجهان و آشوب‌های اواخر سلطنت او نقش ویژه‌ای دارند. بررسی دقیق رفتار اورنگ‌زیب با شاهزادگان صفوی، به‌دلیل مرگ چندتن از آنان در همان سال‌های اولیه و دستور لغو تاریخ‌نویسی در این دوره، به‌خوبی امکان‌پذیر نیست. اما در مجموع، اکثریت آنها در دوران سلطنت طولانی مدت مغولان بر هندوستان، در تلاش بودند تا برتری خویش را حفظ کنند. خود را با آداب و رسوم هند تطبیق دادند. با آنها پیوند خویشاوندی برقرار نمودند. در برهه‌های مهم، نقش‌های کلیدی بر عهده داشتند و از هر فرصتی برای حفظ برتری خویش استفاده نمودند. در حقیقت مهاجرت آنها به هند سرآغاز فصل جدیدی از روابط میان دو سلسله صفویان و مغولان هند بود. مسأله‌ای که تاکنون به آن توجه نشده است. آنچه که مسلم است درک بهتر روابط میان دو سلسله صفویان و مغولان هند، به تحقیق بیشتر نیاز دارد تا ابعاد پنهان روابط این دو سلسله بیش از پیش آشکار شود.

۸- منابع

- ۱- آشنا، میرزا محمدطاهرخان، *مخلص شاهجهان‌نامه*، مقدمه و تصحیح و تحشیه دکتر جمیل الرحمن، دهلی‌نو: مرکز تحقیقات فارسی راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی، ۱۳۸۸
- ۲- اسکندربیگ‌ترکمان، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، جلد اول، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر،

- ۳- افضل طوسی، عفت السادات و هوشمند مفرد، ندا، بررسی تفاوت نگاره های عبدالصمد شیرازی در دربار شاه تهماسب صفوی و گورکانیان هند، فصلنامه مطالعات شبه قاره هند، سال هشتم، شماره ۲۶، ۲۳-۴۲، دانشگاه سیستان و بلوچستان: ، بهار ۱۳۹۵
- ۴- بدلیسی، شرف‌خان‌بن‌شمس‌الدین، *شرفنامه تاریخ مفصل کردستان*، جلد دوم، به‌اهتمام ولادیمیر ویلیا مینوف زرنوف، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷
- ۵- بهکری، شیخ‌فرید ، *ذخیره‌الخوانین*، بی جا: بی‌نا، بی‌تا
- ۶- جهانگیر پادشاه، *جهانگیرنامه*، به‌کوشش محمدهاشم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹
- ۷- چندربهان‌برهمن، *چهارچمن*، مقدمه و تصحیح سیدمحمدیونس جعفری، چاپ اول، دهلی‌نو: مرکز رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۵
- ۸- حسینی استرآبادی، سیدحسن‌بن مرتضی، *از شیخ صفی تا شاه صفی از تاریخ سلطانی*، انتشارات علمی، ۱۳۶۶
- ۹- حسینی قمی، قاضی‌احمد‌بن شریف‌الدین، *خلاصه‌التواریخ*، بی جا: بی‌نا، ۱۳۶۳
- ۱۰- خافی‌خان نظام‌الملکی (محمدهاشم‌خان)، *منتخب‌الباب*، به‌اهتمام اشیا‌تک سوسیتی بنگاله به تصحیح مولوی کبیرالدین احمدصاحب، کلکته، ۱۸۷۴
- ۱۱- شاهنوازخان، مآثرالامرا، جلد اول، جلد دوم و جلد سوم، به‌تصحیح مولوی عبدالرحیم، کلکته، ۱۸۸۸
- ۱۲- قانع‌تنوی، میرعلی‌شیر ، *تذکره مقالات الاشعرا شرح احوال و آثار ۷۱۹ نفر از شعرای فارسی‌گوی هند*، با مقدمه و تصحیح و حواشی سید حسام‌الدین راشدی، کراچی: سندی ادبی بورده، ۱۹۵۷
- ۱۳- _____، *تحفه‌الکرام*، جلد سوم، به‌اهتمام و حواشی سیدحسام‌الدین راشدی، حیدرآباد: انتشارات غلام ربانی، ۱۹۷۱
- ۱۴- قزوینی، ابوالحسن ، *فوائد‌الصفویه*، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷
- ۱۵- کنبو، محمدصالح، *عمل صالح موسوم به شاه‌جهان‌نامه*، جلد اول، جلد دوم و جلد سوم، به ترتیب و تحشیه دکتر غلام یزدانی و ترمیم و تصحیح دکتر وحید قریشی، سید امتیازعلی تاج ناظم مجلس ترقی ادب، لاهور، بی‌تا

- ۱۶- لاهوری، عبدالحمید، *پادشاه‌نامه در احوال ابوالمظفر شهاب‌الدین محمد شاه جهان پادشاه*، جلد اول و جلد دوم، به اهتمام اشیاک سویتی بنگاله و تصحیح مولوی کبیرالدین احمد و مولوی عبدالرحیم متعلقین، کلکتہ: کالج پیرمن، ۱۸۶۷
- ۱۷- محمدبخت اورخان، *مرآة العالم تاریخ اورنگ‌زیب*، جلد دوم، به تصحیح و مقدمه و حواشی ساجده س- علوی، لاهور: انتشارات ادارہ تحقیقات پاکستان، بی تا
- ۱۸- مطلبی انبالوی، صادق، *آداب عالمگیری*، جلد دوم، به تصحیح و تہذیب عبدالغفور چودھری، لاهور: انتشارات ادارہ تحقیقات پاکستان، ۱۹۷۱
- ۱۹- منجم‌یزدی، ملاجلال‌الدین محمد، *تاریخ عباسی یا روزنامہ ملا جلال*، انتشارات وحید، ۱۳۶۶
- ۲۰- منشی محمد کاظم، *عالمگیرنامہ*، جلد اول و جلد دوم، به اهتمام اشیاک سویتی بنگال، به تصحیح مولوی خادم حسین و مولوی عبدالحی، کلکتہ: کالج پیرمن، ۱۸۶۸
- ۲۱- نظام‌الدین احمد، *طبقات اکبری*، جلد دوم، به اهتمام اشیاک سوستانی، بنگال، بی تا
- ۲۲- نمکین بہکری، یوسف میرک‌بن ابوالقاسم، *تاریخ مظہر شاہ جہانی در بیان احوالات ولایت سند از بہکر تا تہتہ*، به تصحیح و مقدمه و حواشی سید حسام‌الدین راشدی، پاکستان: انتشارات انجمن ادبی سند، ۱۹۶۲
- ۲۳- نوائی، عبدالحسین، *روابط سیاسی و اقتصادی در ایران دورہ صفویہ*، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۷
- ۲۴- نہاوندی، ملا عبدالباقی، *مآثر رحیمی*، جلد اول، به سعی و تصحیح محمد ہدایت حسین مدرس، کالکتہ: کالج کلکتہ، بی تا
- ۲۵- ہندوشاہ استرآبادی، محمد قاسم، *تاریخ فرشتہ از بابر تا عادلشاہیان*، جلد دوم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۸